

تماشا خانه

درباره نمایش جدید جلال تهرانی

سیندر لای مجازی



افسانه شفیعی

● نمایش سیندرلا کار تازه جلال تهرانی این‌بار با دراماتوزی متفاوتی به صحنه کشیده شده است. در اینجا سیندرلا یعنی رافرتن روی لبه تیغ، زنی مبهوت و غرق در خیالات خویش در عرض صحنه‌ای قدم برمی‌دارد که از دوسو شبیی آهسته دارد شبی که هر لحظه ممکن است وی را به چپ یا راست بفلاند و سرنوشتی دیگر گونه برایش رقم زند. زن اسما به‌ارامی و نظاره‌گرانه می‌رود و می‌آید، با آنگه‌کنشی بر پا و گاهی اگر بی‌کش می‌رود، باز آنگونه راه می‌رود که گویی لنگه کفش جادویی به پا دارد. او در خیال‌هایش خود را اسیندرلا می‌داند، پیش از اینکه سیندرلایی در کار باشد. اما شایعات چون مرور بدای غلتان چرخ می‌خورند و پراکنده می‌شوند تا سیندرلا هر دم به پله‌های ماریجی که در سمت راست صحنه تدارک دیده شده، نزدیک و از آن بالا رود. آن جایگاه زیبا و باشکوه شهرت و قدرت، سیندرلا برای نام می‌چنگد. او گاه خود را با همان لباس خدمتکارش بالای چارچوبی خطرناک می‌بیند و نگاه از او می‌دزد. سیندرلای خدمتکار در دنیای کودکانه و معصومی، راه نیمه‌کاره و نامطمئنی را جارو می‌زند، آواز می‌خواند و در نگرانی انتظار می‌کشد. هر دو منظر می‌مانند تا خداهار، زنجیرهای به هم پیوسته از خیانت و خشونت بسازند و قربانی تقدیم شود. قربانی، سرنامی است که زن تنها با بازگویی فالتش، وی را به بازی خطرناک خود فرا می‌خواند. زن در فالت دیده که راس ساعت ۱۲ کشته می‌شود. شاید به دست همسرش ژنرال، شاید به دست زنی رقیب. یک نفر در فال زن به قتل می‌رسد و آن، خود سروان است، به مثابه پله‌ای که سیندرلا اولین گامش را به روی او می‌گذارد. سیندرلا شهرت می‌جوید و شهرت بی‌شک، به خون بسته است. ژنرال کشته می‌شود و سروان در محاکمه‌ای یکسویه به جرم قتل ژنرال به دار آویزان می‌شود. چه کسی ژنرال را کشته است؟ این واقعیت چندان اهمیت ندارد. دادگاه را کسانای می‌گردانند که تن به بازی سیندرلا می‌دهند. آنها که برای اولین‌بار وی را به نام سیندرلا می‌خوانند و شوق‌شهرت را در نگه او ردیابی کرده‌اند، به سود خود فالتش را به حقیقت بدل می‌کنند. اما تا کی؟ فرصت کم است. سیندرلا پایان بازی را در فال چاقوش دیده است. هر کسی می‌تواند سیندرلا باشد زنی با چشم‌های کمرنگ یا پررنگ. سیندرلا خودش را انتخاب می‌کند. در قصه سیندرلا، شاهزاده آخرین کسی است که به صحنه می‌آید و نقشش تنها یک شب، رویایی رقص با سیندرلاست. در متن جلال تهرانی اما ژنرال دستاویزی چندان خرد و کوچک، که پیش از شروع نمایش قتلش طراحی شده و از بازی بیرون گذاشته می‌شود. کسی از مرگ ژنرال نمی‌رنجد بل همه از آن استقبال می‌کنند. ژنرال باید بمیرد تا بتواند سیندرلا را احیات بخشد و شکوفا کند. شاهزاده، دختری خدمتکار را به ملکه بدل می‌کند. موقعیتی که وی در خواب هم نمی‌دید یا تنها در خواب می‌توان دید. رویاهای سیندرلا با واقعیت بدل می‌شود تنها اگر زمان از دست نرود. سیندرلا یعنی کلاویز شدن با زمان. درست ساعت ۱۲ شب جادو به پایان می‌رسد و باید از خواب شیرین بیدار شد. سیندرلا خویش را در بیداری نیز جست‌وجو می‌کند. کلفی است یکبار دیگر عشق فراموش شده سروان نسبت به خود را یادآوری کند و اطرافیان را به نگرانی و دارد. به خصوصی مادر سرهنگ را که با سر باز کردن این عشق فراموش شده همچون خرسی زخمی بیدار می‌شود و قربانی می‌گیرد. سروان به این خرس وحشی شلیک می‌کند. خرسی که شایعه را می‌پراکند و سروان را که دیگر غریبه شده، از پا در می‌آورد. مادر تنها به مصلحت می‌اندیشد و برای رهاییان به مقصود حاضر است. از دخترش نیز بگذرد. او می‌خواهد هر طور شده از شر سروان خلاص شود و بهانه‌هایش نیز فراهم است. بی‌هیچ پرسش و پاسخی. در سلازور بازی قدرت هیچ پرسشی طرح نمی‌شود. همه‌چیز از قبل طراحی می‌شود. کسی نمی‌تواند. همه می‌دانند، تنها به بازی‌ها تن می‌دهند. سرهنگ کهنه‌کار نیز سوال نمی‌کند، انجام می‌دهد. برای او فرقی ندارد سیندرلا نام چه کسی است. سیندرلا اسما نام هیچ دختری نیست. همچنان که می‌تواند نام هر دختری باشد. جزئی است نماینده کل. مادر سیندرلا به تیمسار می‌گوید: قیال مائو، قادرند تا عدد «سه» بشمارند و به پیش از آن می‌گویند «خیلی» اما نکته اینجاست که وقتی تعداد از حد «خیلی» هم گذشت، اصطلاحی برای آن سراغ ندارند جز آنکه باز بگویند «سه». سه اول از سه دوم مهم‌تر است زیرا که از «خیلی» هم فراتر است، زیرا که مجاز است. دنیای سیندرلا مجازی است. اصلا سیندرلا خود مجاز است. سیندرلای پیش از سیندرلا شدن تنها یک سیندرلاست، نامی خاص برای دختری خاص. ولی سیندرلای پس از آن، دیگر حتی سیندرلا نیز نیست. کلی‌ای مجازی است. درک این مفهوم سخت دشوار است. به‌خصوص برای تیمسار که نمی‌تواند بیشتر از سمتر را ببیند و باین حال اصرار دارد احقن نخوانندش. تیمسار اما احق است چراکه قادر نیست در کی از مجاز داشته باشد. شایعات تنها قادرند دنیایی مجازی بسازند. سیندرلای مجازی، دنیای ما پر شده از مجاز. سیندرلا اما به قتل می‌رسد چون مجاز می‌شود. او از دایره واقعیت با بیرون می‌گذارد و فراموش می‌شود، چون شایعه است. شایعه یعنی چیزی که همه می‌دانند و چیزی که همه می‌دانند چیزی فراموش شده است. سروان در آخرین دقیق زندگی‌اش درست راس ساعت ۱۲ از سیندرلا می‌خواهد چشم‌هایش را باز کند و واقعیت را ببیند چرا که تنها او است که می‌تواند بیدار شود. اما صدای کلاغان بلند است و سیندرلا بالای چارچوب باربج، مبهوت بر جانی‌ماند.

آخرین باری که نمایشی از جلال تهرانی در تالار اصلی تئاتر شهر روی صحنه رفت به ۹ سال پیش بازمی‌گردد. زمستان ۸۳ بود که «هی مرد گنده گریه نکن» به‌رغم استقبال چشمگیر مخاطبان، طی کمتر از دو هفته به اجرائش پایان داد تا آنهایی که بداعت‌های جلال تهرانی در زبان و اجرا مسحورشان کرده بود را برای دیدن نمایشی دیگر از او بی‌تاب کند؛ ولی اکتار انتظار بی‌فایده بود: هفت‌سال گذشت و خبری از جلال تهرانی نشد. دو سال پیش، شرایط مهیا شد تا او با «مخزن» نمایشی که نخستین‌بار تابستان ۸۱ اجرائش کرده بود بار دیگر به صحنه بازگردد؛ «مخزن» پس از ۹ سال هنوز ترو تازه مانده بود و توانست پلی باشد برای ارتباط نسل جوان تر با تئاتر جلال تهرانی. اجرای «به صدای زمین گوش کن» در سال ۹۱ نشان داد اکنون – پس از آن وقفه طولانی – می‌شود کسدم فاصله نمایش‌های جلال تهرانی را به فال نیک گرفت و نسبت به حضور مستمر وی بیش از پیش امیدوار بود. حالا «سیندرلا»ی او در تالار اصلی بر صحنه است؛ نمایشی که همه مولفه‌های آشنای جلال تهرانی (از جنس خاص دیالوگ تا چیدمان صحنه و کار با نور و موسیقی و شیوه بازی) در آن پخته‌تر از همیشه به نظر می‌رسد. «سیندرلا» در سه شب پایانی دو بار (در ساعت‌های ۱۶:۳۰ و ۱۸:۳۰) به صحنه می‌رود و جمعه پنج مهر به کار خود پایان می‌دهد.

● بهتر است از عنوان نمایش شروع کنیم. قرار نیست اقتباس دیگری از «سیندرلا»ی معروف را ببینیم؛ با زنی سرورکار داریم که چون کفشش در اتاق کسی جا مانده، سه کتایه او را «سیندرلا» می‌خوانند. اگر تنها به همین مساله بسنده می‌شد عنوان، کمتر سوال‌برانگیز بود. اما چیز این، چند بار دیگر هم به سیندرلا ارجاع داده می‌شود؛ قرار است فاجعه راس ساعت ۱۲ اتفاق بیفتد. در بخشی از اجرا، دختری چارو به دست را می‌بینیم که یادآور سیندرلاست و جایی هم باخبر می‌شویم سروان عکس‌برگردان سیندرلای کاتونی را در کشوی میزش نگه می‌دارد. مجموعه اینها مخاوبه را سوسپه می‌کند بین آنچه دیده و داستان اصلی سیندرلا دنبال نسبتی معنادار بگردد.

برداشت دراماتیک از هر اثری سطوح مختلفی دارد. ممکن است شما عمل به نعل قصه را دراماتوزی کنید. ممکن هم هست که نتیجه همین «سیندرلای»ی شود که دیدید. پس از «به صدای زمین گوش کن» که «وجه دراماتیک و داستان‌سرایي به نفع شعر و گفتار فلسفی بسیار کم‌رنگ شده بود»، «سیندرلا» به تعبیر من بازگشت شما به حال و هوای «مخزن» و «هی مرد گنده گریه نکن» است. طنز گروتسک و فضای ناآشنا و رمزآمیز «سیندرلا» آدم را یاد «هی مرد گنده...» می‌اندازد و پیرنگ معما، موضوع قتل و اضطرابی را در صحنه‌ها موج می‌زند «مخزن» را تداعی می‌کند. به نظر می‌رسد عناصر دراماتیک – که در «به صدای زمین گوش کن» عملدانه از آن زده بودید – اینجا دوباره برایشان اهمیت ویژه‌ای پیدا کرده است.

اهمیت این چیزها که می‌گوید به تناسب متن و ایده اجرا، می‌کوزیاد می‌شود. «به صدای زمین گوش کن» از همنشینی که نمایشنامه کوتاه، یک‌قصه کوتاه و چندقطعه شعر شکل گرفته بود. مقدار می‌دیالوگ برای پیوند همه اینها نوشته بودم. «سیندرلا» از تمرین یک نمایشنامه به اجرا رسیده است.

● فارغ از اینکه با طرح و توطئه‌ای چندلایه و پر تعلیق سرورکار داریم، جذاب‌ترین عنصر متن، زبان است: زبانی که پیاپی واژه‌ها را به بازی می‌گیرد تا هر مکالمه ساده‌ای را رنگ‌وبویی فلسفی ببخشد. گاه با تغییر ناگهانی لحن آشنایی‌زدایی می‌کند و گاه با تکرار، گستره معنایی جملاتش را بسط می‌دهد. این شانس‌ها در آثار دیگر شما نیز قابل ردیابی ست. به نظر می‌رسد زبان، دغدغه اصلی شما در نمایشنامه‌نویسی باشد. خودتان با این تعبیر موافقید؟

طبق اسناد موجود، از زمان اشیل، زبان، رکن اصلی تئاتر بوده است. چند دهه است که به دلایل جامعه‌شناسانی تئاتر‌های بی‌کلام هم تولید می‌شود. اما کماکان نمایشنامه‌نویس کسی ست که دیالوگ می‌نویسد. حالا اینکه یک نویسنده در معنای عام، چقدر باید به زبان اهمیت دهد، نکتته‌ای ست که علما در باره آن اختلاف نظر دارند. شاید بهتر است بگوییم ابزار اصلی، به جای دغدغه اصلی. برای من، اغلب، همه‌چیز یک متن، از درون زبان پیدا می‌شود.

● آیا هنگام نوشتن متن به اینکه دیالوگ‌ها به‌طور کامل

و وقتی بر جزئیات درنگ می‌کنیم می‌بینیم که نمایش

می‌کوشد بر همه پیش‌فرض‌ها و قضاوت‌هایمان خط بطلان بکشد و خیلی از سوال‌هایمان را بی‌جواب بگذارد. مثلا قطعی‌تی از جغرافیا و زمان داستان نداریم؛ در ورود و خروج آدم‌ها گاه صدای دزدگیر اتموبیل شنیده می‌شود و گاه صدای کالسکه. چندبار صدای اسراج دریا پخش می‌شود و حرکات بدن بازیگران جورجی ست که گویی بر سطحی شناور – مثلا کشتی – ایستاده‌اند. وقتی استدلال‌های بازی‌س را در مورد دیسپسچینی

گروه‌مان، تیمسار و سیندرلا منطقی می‌یابیم و به قضاوتی قطعی نزدیک می‌شویم، پشت‌پندش گروه‌ها به صحنه می‌آید تا با حرف‌هایش پازل ما را به هم بریزد. ماجرای خرس ژنرال از همه مبهم‌تر است و تا پایان در مرز شایعه واقعیت می‌ماند. می‌شود گفت نمایش – در راستای تم سطره شایعه بر مناسبات انسانی – عمدا از پاسخ‌دادن به پرسش‌هایمان طفره می‌رود تا در بروت بی‌یقینی رهایمان کند؟

برای من ابهامی وجود ندارد. باید حواس‌تان باشد که هیچ‌یک از آدم‌های هیچ نمایشنامه‌ای، الزاما راست نمی‌گویند. هر دو، تیمسار و سیندرلا منطقی می‌یابیم و به قضاوتی قطعی نزدیک می‌شویم، پشت‌پندش گروه‌ها به صحنه می‌آید تا با حرف‌هایش پازل ما را به هم بریزد. ماجرای خرس ژنرال از همه مبهم‌تر است و تا پایان در مرز شایعه واقعیت می‌ماند. می‌شود گفت نمایش – در راستای تم سطره شایعه بر مناسبات انسانی – عمدا از پاسخ‌دادن به پرسش‌هایمان طفره می‌رود تا در بروت بی‌یقینی رهایمان کند؟

برای من ابهامی وجود ندارد. باید حواس‌تان باشد که هیچ‌یک از آدم‌های هیچ نمایشنامه‌ای، الزاما راست نمی‌گویند.



افتتاحیه فیلم سینمایی «رَبْرند» در حالی شامگاه دوم مهر در سینما فرهنگ برپا شد که حضور پرشمار سینماگران و بازیگران ازجمله عباس کیارستمی، روبریز پرستویی، حمید فرخ‌زاد، کیانوش عیاری، محمد رحمانیان، سحر دولتشاهی، خسرو معصومی، هوشنگ گلمکانی، مهناز افشاری و لادن مستوفی در کنار علی جنتی وزیر ارشاد از نکات بااهمیت آن بود.

عکس: میلاد بهشتی

جلال تهرانی کارگردان نمایش «سیندرلا» در گفت‌وگو با «شرق»:

در تئاتر آنکه راست می‌گوید، حداکثر همان فیل شهر قصه است

امیرحسین سیادت



فهمیده ش‌وند فکر می‌کنید؟ کلمات هر کدام جداگانه تراش خورده و کنار هم قرار گرفته‌اند و این زبان چنان بدون اضافات است که گاهی تماشاگر مجال ارتباط‌دادن جملات با یکدیگر یا دنبال‌کردن قصه را نمی‌دابد.

در تئاتر دیالوگ‌ها برای این نیستند که معنای خودشان را به شما برسانند. دیالوگ، شما را به جهان متن اهنمایی می‌کند. اگر وارد جهان اسیندرلا، شده‌اید یعنی که دیالوگ‌ها کار خودشان را با شما کرده‌اند. ممکن است طیفی از دیالوگ‌ها هم از دست‌داده باشید یا از گفت‌وگوها عقب افتاده باشید. این اهمیت چندانی ندارد. در زندگی طبیعی هم خیلی وقت‌ها شما بدون اینکه همه حرف‌های یک موقعیت را بشنوید، به نتیجه مطلوب‌تان می‌رسید. این مثل کاری‌ست که راننده‌های تاکسی خوب بلدند. آنها خیلی وقت‌ها از آدرسی که شما کنار خیابان داد می‌زنید، یک کلمه‌اش را می‌شنوند. باقی در موقعیتی که در آن قرار گرفته‌اند تشخیص می‌دهند. چند لحظه بعد شما سوار تاکسی هستید، یا هنوز کنار خیابان مانده‌اید، بدون اینکه حرف هم را شنیده باشید. در هر دو حال چیز مهمی برای‌تان وجود ندارد. این به هوش غریزی، هوش اجتماعی، شاید از همه مهم‌تر؛ هوش تجربی شما و راننده، هر دو، برمی‌گردد. تئاتر می‌تواند به سرعت، هوش تجربی شما را در مواجهه با خود، افزایش دهد. در این صورت شما مشکلی با ز دست دادن چند دیالوگ نخواهید داشت. آنچه اینجا مغل می‌شود، عادت‌های شماست. عادت به انواع رسانه‌هایی که شما آنها را با تئاتر اشتباه می‌گیرید. آنها انتظاراتی را در شما به وجود می‌آورند، مهارت‌هایی را در شما توسعه می‌دهند که در مواجهه با تئاتر؛ چندان به دردتان نمی‌خورد. مواجهه با تئاتر، مهارت‌های خودش را لازم دارد. این مهارت‌ها از خاموش کردن موبایل، نخوردن بیگ، رفت‌وآمد نکردن، نپساعت زودتر در محل اجرا بودن شروع به مهارت‌های لازم برای گذشت‌زدن در جهان متن ختم می‌شود.

● وقتی بر جزئیات درنگ می‌کنیم می‌بینیم که نمایش می‌کوشد بر همه پیش‌فرض‌ها و قضاوت‌هایمان خط بطلان بکشد و خیلی از سوال‌هایمان را بی‌جواب بگذارد. مثلا قطعی‌تی از جغرافیا و زمان داستان نداریم؛ در ورود و خروج آدم‌ها گاه صدای دزدگیر اتموبیل شنیده می‌شود و گاه صدای کالسکه. چندبار صدای اسراج دریا پخش می‌شود و حرکات بدن بازیگران جورجی ست که گویی بر سطحی شناور – مثلا کشتی – ایستاده‌اند. وقتی استدلال‌های بازی‌س را در مورد دیسپسچینی گروه‌مان، تیمسار و سیندرلا منطقی می‌یابیم و به قضاوتی قطعی نزدیک می‌شویم، پشت‌پندش گروه‌ها به صحنه می‌آید تا با حرف‌هایش پازل ما را به هم بریزد. ماجرای خرس ژنرال از همه مبهم‌تر است و تا پایان در مرز شایعه واقعیت می‌ماند. می‌شود گفت نمایش – در راستای تم سطره شایعه بر مناسبات انسانی – عمدا از پاسخ‌دادن به پرسش‌هایمان طفره می‌رود تا در بروت بی‌یقینی رهایمان کند؟

برای من ابهامی وجود ندارد. باید حواس‌تان باشد که هیچ‌یک از آدم‌های هیچ نمایشنامه‌ای، الزاما راست نمی‌گویند.

● در بخش‌هایی از نمایش دو شخصیت را می‌بینیم که نقشی در ساختن درام ندارند (نوازنده پیانو و خواننده) و حضور آنها یا بی‌حاد، وقفه در خط اصلی داستان هم را است. این من را یاد اجرای اخیرتان از «مخزن» انداخت. آنجا نیز لایه‌های بخش‌های مختلف اجرا شبیه پرفورمنس‌هایی می‌دیدیم که به‌شدت با بدنه اصلی بی‌ارتباط بودند. آیا این صرفا فرصتی‌ست برای مخاطبی که لایه‌ای آن همه دیالوگ پرکننده به تنفس احتیاج دارد یا کارکرده دیگری هم می‌توان برایش قابل بود؟

ایمن هم مثل انتخاب‌های دیگر، یک دلیل ندارد. میان پرفورمنس و تئاتر، مرز باریکی است. در برخی زبان‌ها که این دو واژه را به جای هم نیز به کار می‌برند. تئاتر خودش کافی است برای اینکه این عناصر، این فاصله‌ها، این تغییر فضاها را توضیح بدهد. لازم نیست به اسم دیگری صدایش کنیم. نوازنده خواننده هم بی‌ارتباط با کنش نیستند. درون کنش‌اند. خواننده همان راوی مست که صحنه‌ها را اعلام می‌کند. نوازنده هم موسیقی کار را اجرا می‌کند. هر دو از درون تمرین‌ها هم شکل گرفته‌اند. تماشاگر هم دوست‌شان دارد. وقتی یک تماشاگر شکل درام را عوض می‌کند، معلوم است که نوازنده هم دارد این کار را می‌کند. نمی‌شود که نقشی در ساختن درام نداشته باشد. احتمالا منظور شما ربط اینها به قصه و روایت است که اینها در ساخت روایت هم نقش صریح و مستقیم دارند. در مخزنی که سال ۹۰ اجرا شده هم؛ چهارپایه‌ها و افرادی که اطراف آنها می‌لیکنند، در آن کار مهم در آن اجرا شده بودند.

● هر چند، بار معنایی بسیاری از دیالوگ‌ها مثل «به صدای زمین گوش کن» چشمگیر است، اما اینجا ابعاد فلسفی در یک ساختار دراماتیک حل شده و کلاما در راستای داستان پردازی به کار گرفته شده. با این حال به نظرم در بخش‌های پایانی، وزن اخلاقی – فلسفی جملات به وزن نمایش‌شان می‌چرید و این قدری، یکدستی اجرا را دچار خدشه کرده است. این مساله در مونولوگ‌های سرون تشدید می‌شود؛ گویی قرار است او ایده‌ای را که پیش‌تر به خوبی به فرم در آمده، در قالب خطبایی پیام‌دار ابلاغ کند.

در ایمن متن همه دارند تلاش می‌کنند که بفهمند چه خبر است. هر کدام بسته به بینش و ساستاری که دارند به گونه‌ای شرایط را توضیح می‌دهند. طبیعی است که توضیحات هر کدام با دیگری، متفاوت باشد. سروان هم از جنس خودش شرایط را توضیح می‌دهد. شما هم از جنس خودتان توضیح می‌دهید. سروان خطبایی ندارد. او دارد همه‌چیز را یک‌بار برای خودش و برای سیندرلا مرور می‌کند. از منظر خودش، آیا من (نویسنده – طراح – کارگردان) با سروان موافق، بعد است. حتی اگر حرف‌های او خطابه بود، چنانچه من با او موافق بودم؛ شاید خطبایی مغل می‌شد که این، حتما به ساختمان درام لطمه می‌زد. حالا که از اصلا دار ماجرا را از منظر خودش مرور می‌کند، توضیح می‌دهد. او یک تورسین است. آنچه او می‌گوید، تئوری‌فاکی اوست، درباره فاجعه‌ای که خودش قربانی آن فاجعه است. شما فکر می‌کنید او در موقعیت پیش از اعلام، باید یا چه زبانی حرف بزند؟ یا درباره چه چیزهایی حرف بزند؟ اگر مثل من و شما درباره سیندرلا حرف بزند خوب است؟ خب او هم که دارد همین کار را می‌کند.

● کلام آخر؟ پروژه «سیندرلا» هم جمعه این هفته به پایان می‌رسد. این شب‌ها عده‌ای روی پله‌های سالن اصلی می‌نشینند، تماشاگر پشت در می‌مانند. به همین خاطر؛ سه شب آخر را دو اجرانه کردیم. طبق معمول در این پروژه هم؛ ۱۰ درصد انرژی و دهنم صرف تئاتر نشده است، ۹۰ درصد صرف انواع چانه‌زنی‌ها و حواشی کارگردانی. از چانه‌زنی با اپراتور صدا که دو ساعت کار در روز به نظرش خیلی زیاد می‌آید تا چانه‌زنی با تماشاگر که حتی دوساعت نمی‌تواند بدون موبایل زندگی کند؛ از چانه‌زنی با موبلی مسجدی که از دو کلتک کنار پارک تشکیل شده و بلندگوهایش به سمت دیوار سالن اصلی تئاتر شهر تنظیم است، تا چانه‌زنی با مدیرانی که از قضا، همه‌شان هم یار و همراه همان بوده‌اند و از هیچ کمکی هم فروگذار نکرده‌اند. اما معلوم نیست چرا یک هفته از ۳۰ شب اجرای ما را به گروه دیگری دادند و بعد البته با کلی چانه‌زنی و به سختی توانستند چهارتایش را پس بگیرند. جای شکرش باقی‌ست. مدیر قبلی تئاتر شهر، نزدیک اجرا؛ همه دو ماه اجرای «سیندرلا» را به گروه دیگری داده بود که در برابر آقای آشنا حل‌وفصل شد. حالا هم اگر چه ۲۸ روز بیش‌تر برای «سیندرلا» نماند، اما می‌شود به برآیند و نتیجه‌همه این اتفاقات نمره قبولی داد و از آنجا که احتمالا این آخرین گفت‌وگوی من در این پروژه خواهد بود؛ می‌خواهم از خلم‌ها و آقایان قادر آشنا، محمدرضا الوند، ابراهیم گلدارزاده و اتابک ناری، برخی دوستان تئاتر‌شهری؛ مانند حسن جودکی، کمبیز معمار، ماریا حاجیه‌ا، ایلار عبیری، بابک شاه‌لیدارگان، میثم صفری، رضا خضری، یکایک دوستان راهنمای تالارها که ناامشان الان در خاطرم نیست، دوستان حراست و گیشه تئاتر شهر به همچنین، از همه به خاطر اخلاق خوب و محبتی که در این مدت به گروه «سیندرلا» داشته‌اند، قدرانی کنم. بخصوص از اتابک ناری مدیر و محسن حسن‌زاده رییس روابط‌عمومی تئاتر شهر سپاسگزارم.

خبرسازان

پاسخ سالار عقیلی به منتقدان:

هر کسی نغمه خود خواند و از صحنه رود

شرق: سالار عقیلی، خواننده موسیقی سنتی و رضا صادقی، خواننده موسیقی پاپ امروز و فردا ترانه‌های وطنی‌شان را در کنسرت مشترکی به نام «عشق من، ایران من» در برج میلاد می‌خوانند. این اتفاق متفاوت باعث بروز نقدهای بسیاری شده است. سالار عقیلی در این باره گفت: همواره از اینکه مورد انتقاد قرار بگیرم استقبال می‌کنم اما تعجب می‌کنم وقتی هنوز کنسرت برپا نشده و کارگاه دیده نشده چطور برخی با پرتره‌های اشتباه دست به قلم می‌شوند و هنرمند را تخطئه می‌کنند. این کنسرتی است که به عشق ایران و برای ایرانیان خوانده می‌شود. همین‌نه من قرار است وارد دنیای پاپ شوم و نه رضا صادقی وارد دنیای موسیقی سنتی می‌شود. هر کسی نغمه خود خواند و از صحنه رود. او در این باره ادامه داد: درست است که اتفاق، اتفاق متفاوت و البته بسیار بزرگی هم، م‌خوانی می‌کنند.

یادداشت روز

در حاشیه معرفی ۱۲ نامزد ایرانی اسکار

به منافع ملی

از بعد جهانی توجه کنیم



فرانک آرتا

● سال‌هاست که در این ایام سینماگران و موسولان به تکیاوپ می‌افتند که فیلم منتخب کشورمان، ایران، را برای معرفی به مراسم «اسکار» انتخاب کنند. هر سال هم تعدادی از افراد به رای نهایی کمیته انتخاب اعتراض می‌کنند و برخی‌ها هم تمکین و این قصه تا امروز ادامه دارد. در این مسیر هم اغلب توجه‌ها به این نکته معطوف است که کدام فیلم از نقطه‌نظر بومی، محتوایی و بعضا ارزشی بازتاب مسایل کشور «ایران» است. بیشتر اوقات هم درگیری‌های درون گروهی که ریشه در اختلافات سلیقه و عقاید سیاسی، فرهنگی و... دارد بر سرنوشت تنها (فیلم) نماینده سینمای ایران در مراسم اسکار تأثیری می‌گذارد. گاهی با اظهارنظرات غیرعقربینانه و سرجمع حاشیه‌ای که فقط به جغرافیای سینمای ایران مربوط است، تبدیل به متنی می‌شود که حاصلش جز از دست رفتن فرصت‌ها نیست و درواقع تلاشی است برای فرصت‌سوزی نه فرصت‌سازی. سینمای ایران تنها سال ۲۰۱۲ توانست از طریق فیلم «جایی نادر از سمین» موفق به دریافت جایزه اسکار شود که البته داستان مفصل آن در زمان دیگر باید تحلیل و بررسی شود. اما علات مالوف سینمای ایران این است که در این بزرنگه به جای رسیدن به نتیجه‌ای واقع‌گرایانه، دنبال سرخ دعوالمست را رسیدن به نتیجه‌ای مطلوب، با این نگاه آیا بهتر نیست به مدد تجربیاتی که پشت‌سر گذاشته‌ایم خیلی راحت به قوانین برگزاری مراسم اسکار – کشور مقصد – نیم‌نگاهی بیندازیم. به مناسبات جهانی امروز از نقطه‌نظر سیاسی، هنری و... واقع‌بینانه نگاه کنیم و برای به دست آوردن این موفقیت جمع شرایط را در نظر بگیریم. چون از قدیم تا امروز گرفتن جایزه در بخش‌های مختلف مراسم اسکار با سیاست و البته ریاست پیدا می‌کرده است. که جایزه بخش خارجی در جای خود هم همین‌گونه است. باید ببینیم که نگاه‌افضای آکادمی و به‌مبارکی دارن نهایی و اسانسمه مراسم چه اقتضائاتی را می‌طلبد و بعد عقل جمعی رای موردنظرش را معرفی کند. در دنیای حرفه‌ای سینما وقتی ملزم روی کاغذ برخورد می‌کند تا فیالمندای مشکل بگیرد، سازندگان و دست‌اندرکاران فیلم‌بندباز بخش‌کننده می‌گردند. در مورد اسکار بخش‌کنندگان، ستاره‌های پنهان این جریان هستند. پس هر فیلمی که می‌تواند در این موقعیت بیشتر دیده و به اعضای آکادمی بهتر شناسلنده شود، برگ برنده را خواهد برد. هر چند صلاح مملکت خوش‌خسروان داندند.

پیشهاد روز

نقاشی‌های زهره اخوان در گالری «دی»

معماری که ناگهان نقاش شد

● شرق: دومین نمایشگاه نقاشی «زهره اخوان» هنرمند خودآموخته در گالری دی در حال برگزاری است. او در این نمایشگاه ۲۷ اثر اولیکریز روی بوم را از شش مجموعه خود به نمایش گذاشته است. اخوان از سه‌سال پیش به‌صورت خودآموخته نقاشی را آغاز کرد و تاکنون ۸۰ اثر از شش مجموعه بهار، تابستان، پاییز، زمستان، چشم‌انداز، گرگ‌ومیش و سایه‌روشن خلق کرده که بخشی از این نقاشی در قالب دو نمایشگاه انفرادی در گالری دی به نمایش گذاشته شده است. او در این آثار تابلوهایی را با فضای انتزاعی همراه با فیگورهای از خانه‌های روسایی به تصویر درآورده و رنگ‌های سرد و متناگرا را پایه‌آ‌آ‌ش قرار داده است. به گفته اخوان این آثار در شرایطی خلق شده‌اند که حال و هوای درونش با فضای آش‌ر م‌هاهنک بوده و رنگ‌گذاری و هجه خطوط با توجه به هوشیاری هنرمند، اختیاری نبوده است. او در بخشی از بوروشور این نمایشگاه آورده است: «آنچه بیان احساس و حال و هوای من بر روی بوم نقاشی است، قصه‌ای ساده دارد. آن روز که شروع به کشیدن کردم به‌دنبال راهی آشکار در بیان حال و هوای درونی‌ام بودم. نه خود را مشغول سبک و سیاق‌های رایج هنر کردم و نه قصد داشتم چیزی بیش از آنچه در روزها و شبهای دورهای خاص از زندگی‌ام به دست آورده بودم بیان کنم». زهره اخوان متولد ۱۳۳۸ تهران و دانش‌آموخته رشته معماری داخلی است. او سال‌ها در موسسه یونیف کار کرده و تاکنون برگزاری دو نمایشگاه انفرادی را در گالری دی و شرکت در پنج نمایشگاه گروهی هفت‌نگاه و «از گذشته تا امروز» را در کارنامه خود دارد. نمایشگاه نقاشی‌های اخوان تا تاریخ پنجم‌مهرماه در گالری دی، واقع در خیابان ولیعصر، خیابان عاطفی، پلاک ۱۳۰ دایر است.

سرخط

ایستنا: زنگ آیین افتتاحیه نمایش «شیش

و هشت»، کاری از نیما دهقان پنجشنبه

– چهارم مهرماه – ساعت ۱۸ توسط آیدین آغداشلو در تماشاخانه ایرانشهر نواخته می‌شود.

● شرق: کانادا، گابریله، را به عنوان نماینده این کشور برای شرکت در بخش رقابتی اسکار خارجی زبان، معرفی کرد. این درام ساخته لوبیز ارچامبالات و درباره تغییرات ذهنی زنی است که به‌دنبال استقلال است.